

نقدی بر استدلال هنجاری علیه ناطبیعی‌انگاری اخلاقی

مرضیه لطفی*

چکیده

براساس دیدگاه ناطبیعی‌انگاری اخلاقی مفاهیم و واژگان اخلاقی هم‌چون «خوبی» مفاهیمی بنیادین و تحلیل‌ناپذیرند و نمی‌توان آن‌ها را به مفاهیم طبیعی و متافیزیکی دیگر فروکاست. یکی از انتقادهای مهمی که به این دیدگاه وارد شده است استدلال هنجاری است. ادعای مخالفان این است که ویژگی‌های تحلیل‌ناپذیر فاقد قدرت هنجاری‌اند. در این مقاله تقریر برونی داسگوپتا از این استدلال را معرفی می‌کنم که منتقدان کم‌تر به آن توجه کرده‌اند. این استدلال بر این ایده استوار است که حتی اگر وجود ویژگی تحلیل‌ناپذیری هم‌چون P را در عالم بپذیریم، مشخص نیست که «چرا چنین ویژگی‌ای باید در اعمال ما اثرگذار باشد؟». درواقع، ادعا این است که این پرسش پاسخ قانع‌کننده‌ای ندارد و ما نمی‌توانیم تبیین کنیم که چرا هنگامی که می‌خواهیم عملی را انجام دهیم، به جای ویژگی‌های متنوع دیگر، باید به P توجه کنیم. بنابراین، حتی اگر ویژگی تحلیل‌ناپذیری هم‌چون P وجود داشته باشد، آن ویژگی نمی‌تواند «خوبی» باشد. در این نوشته استدلال مطرح‌شده را به تفصیل معرفی و بررسی می‌کنم. در ادامه، سعی خواهیم کرد تا نشان دهیم که استدلال بر بنیان نادرستی بنا شده است و بنابراین موفق نیست.

کلیدواژه‌ها: ناطبیعی‌انگاری، ویژگی تحلیل‌ناپذیر، هنجاری‌بودن، قدرت هنجاری.

* پژوهش‌گر پژوهشکده فلسفه، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، marziye.lotfi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۲



۱. مقدمه

ناطبیعی‌انگاری اخلاقی (moral non-naturalism) دیدگاهی در فرااخلاق (meta-ethics) معاصر است که معروف‌ترین مدافع آن جی ای مور (G. E. Moor) است.^۱ ادعای اصلی مور در کتاب مبانی اخلاق (Principia Ethics) این است که مفاهیم اخلاقی مفاهیمی بنیادین و تحلیل‌ناپذیرند و نمی‌توان آن‌ها را به مفاهیم طبیعی و متافیزیکی دیگر فروکاست یا براساس آن‌ها تحلیل کرد. ناطبیعی‌انگاری درواقع متضمن این است که فلسفه اخلاق به‌طور بنیادین از علوم طبیعی مستقل است. درواقع مور فیلسوفان اخلاق را به این متهم می‌کند که سعی در ارائه تحلیل و تعریف مفهوم «خوب» (goodness) براساس مفاهیم و واژگان طبیعی داشته‌اند و به این ترتیب مرتکب «مغالطه طبیعی‌گرایانه» (naturalistic fallacy) شده‌اند. ایده اصلی این است که در صورتی که ما از این که X واجد ویژگی‌ای طبیعی هم‌چون N است این را استنتاج کنیم که X خوب است، مرتکب مغالطه طبیعی‌گرایانه شده‌ایم؛ مثلاً، با فرض این که «لذت» ویژگی‌ای طبیعی است، از این که «نوشیدن آب جو لذت‌بخش است» استنتاج کنیم که «نوشیدن آب جو خوب است». ایده شهودی برای معرفی این مغالطه این است که نتایج ارزش‌گزارانه (evaluative) حداقل به یک مقدمه ارزش‌گزارانه نیازمندند؛ نمی‌توان از مقدمات واقعیت‌مند (factive) نتایج ارزش‌گزارانه استنتاج کرد (Ridge 2019).^۲

مور به‌منظور اثبات مدعای خود استدلالی ارائه کرده است که به «استدلال از طریق پرسش گشوده» (the open-question argument) معروف شده است. این استدلال به‌طور خلاصه بدین قرار است: اگر ویژگی خوبی را با ویژگی طبیعی N تعریف کنیم، برای هر کاربر مسلط (competent user) بر حوزه اخلاق ممکن است که بدون این که مرتکب خلط مفهومی شود، در عین حال که می‌داند X واجد N است، هم‌چنان برایش این سؤال مطرح باشد که آیا X خوب است. در مثال پیش‌گفته، کاربر مسلط بر گفتمان اخلاق می‌داند که نوشیدن آب جو لذت‌بخش است، اما در نظرش هم‌چنان این پرسش جای طرح دارد که «آیا نوشیدن آب جو خوب است؟».^۳

ناطبیعی‌انگاری هنجاری (normative non-naturalism) به‌طور کلی دیدگاهی است که براساس آن «هنجاری‌بودن» (normativity) ناطبیعی و نافروکاستنی است. ناطبیعی‌انگاری تقریرهای متنوعی دارد و در هرکدام از این دیدگاه‌ها پدیده هنجاری متفاوتی بنیادین لحاظ می‌شود. برای نمونه، مور به این قائل است که ویژگی «خوبی» (goodness) ویژگی تحلیل‌ناپذیر (sui generis) است، به این معنا که نمی‌توان آن را با هیچ ویژگی طبیعی دیگری این‌همان دانست یا براساس آن تعریفش کرد (Moor 1903). در تقریری متفاوت، اسکنلان به این قائل

است که نسبت «دلیل بودن برای» (being reason for) تحلیل‌ناپذیر است (Scanlon 2014). در این نوشته تمرکز ما بر تقریری از این دیدگاه است که ویژگی «خوبی» را محور قرار می‌دهد، اگرچه تمامی ادعاها و استدلال‌های مطرح‌شده را می‌توان به تقریرهای دیگر نیز تعمیم داد.

۲. استدلال هنجاری علیه ناطبیعی‌انگاری

ناطبیعی‌انگاری با انتقادهای متنوعی به‌چالش کشیده شده است. یکی از این انتقادهای موضوع نوشته حاضر است این است که ویژگی تحلیل‌ناپذیر فاقد قدرت هنجاری (normative authority) است. برای مثال، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که هنگامی که ما تصمیم می‌گیریم که کاری را انجام دهیم، چرا حقایقی درباره‌ی ویژگی تحلیل‌ناپذیر باید حقایقی مربوط لحاظ شوند و در اعمال ما تأثیر داشته باشند.

شامیک داسگوپتا (Dasgupta 2017) ادعا می‌کند که «استدلال هنجاری» علیه ناطبیعی‌انگاری را به دو شیوه می‌توان مطرح کرد و درواقع دو تفسیر از این استدلال ممکن است: تفسیر درونی و تفسیر برونی. در ادامه، به‌اختصار این دو استدلال را مطرح می‌کنم. تفسیر درونی از استدلال هنجاری (internal normative argument) را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

۱. بین صدور حکم از سوی شخص و بودن او در حالتی کنش‌طلب (conative) مثل انگیزه‌داشتن برای انجام عمل ارتباطی ضروری وجود دارد (داسگوپتا این مقدمه را «اصل درون‌گرایانه» می‌نامد)؛

۲. باورهای شخص درباره‌ی ویژگی تحلیل‌ناپذیر این ارتباط ضروری با حالت کنش‌طلب را فراهم نمی‌کند؛

۳. بنابراین، احکام هنجاری باورهایی درباره‌ی ویژگی تحلیل‌ناپذیر نیستند (ibid.: 298).

داسگوپتا این صورت از استدلال را به دو دلیل درونی می‌نامد: ۱. این استدلال بر اصل درون‌گرایانه مبتنی است؛ ۲. نتیجه‌ی استدلال درباره‌ی سرشت (nature) احکام هنجاری است. بیش‌تر فیلسوفانی که استدلال هنجاری را علیه ناطبیعی‌انگاری مطرح کرده‌اند این تفسیر را دنبال کرده‌اند و بر ارتباط درونی میان حکم هنجاری و انگیزه‌ی شخص تمرکز کرده و آن را محل پرسش دانسته‌اند. طرف‌داران ناطبیعی‌انگاری، برای پاسخ به این استدلال، سعی کرده‌اند این ارتباط را تبیین کنند. آن‌ها عموماً این راه را پیش گرفته‌اند که نشان دهند

ارتباط میان حکم هنجاری و انگیزه به اندازه‌ای ضعیف است که می‌توانند آن را تبیین کنند (بنگرید به Parfit 2006; Scanlon 2014; Enoch 2011).

درمقابل تفسیر درونی از استدلال هنجاری، داسگوپتا تفسیری برونی از این استدلال (external normative argument) ارائه می‌دهد که معتقد است کم‌تر به آن توجه شده است. برخلاف تفسیر نخست، استدلال برونی بر ارتباط بحث‌برانگیز میان حکم هنجاری و انگیزه مبتنی نیست و اساساً به حالات ذهنی شخص و احکام هنجارینی که او صادر می‌کند توجهی ندارد. بنابراین، به‌زعم او، حتی اگر طرف‌داران ناطبعی‌انگاری بتوانند به تفسیر درونی از استدلال هنجاری پاسخ دهند، هنوز نمی‌توانند از دیدگاهشان دفاع کنند و با چالش جدی‌تری مواجه‌اند. استدلال او بر این ایده مبتنی است که حتی اگر وجود ویژگی تحلیل‌ناپذیر را در عالم بپذیریم، مشخص نیست که چرا چنین ویژگی‌ای باید در اعمال ما اثرگذار باشد. استدلال او به‌طور خلاصه این است که حتی اگر این ایده مور را بپذیریم که برخی چیزها ویژگی تحلیل‌ناپذیری به نام P را دارند و برخی دیگر ندارند، هنوز این سؤال جای طرح دارد که چرا ما باید چیزهایی را دنبال کنیم که واجد ویژگی P هستند؟ درواقع، داسگوپتا ادعا می‌کند (و سعی می‌کند استدلال کند) که این پرسش پاسخ قانع‌کننده‌ای ندارد و ما نمی‌توانیم تبیین کنیم که چرا، به‌جای ویژگی‌های متنوع دیگر، باید به این ویژگی تحلیل‌ناپذیر توجه کنیم و درپی دنبال کردن آن باشیم. بنابراین ویژگی P خاصیت هنجاری ندارد و ما نمی‌توانیم بپذیریم که این ویژگی تحلیل‌ناپذیر نتایج هنجاری دارد. در بخش بعد این استدلال را با تفصیل بیش‌تری مطرح و بررسی می‌کنم.

۳. استدلال هنجاری برونی

در این بخش ابتدا نکاتی مقدماتی را درباره‌ی این استدلال مطرح می‌کنم که داسگوپتا بر آن‌ها تأکید دارد و سپس استدلال او را بررسی می‌کنم. ابتدا باید به این نکته اشاره کنم که داسگوپتا استدلالش را علیه تقریری از ناطبعی‌انگاری مطرح می‌کند که ویژگی بنیادین در آن «خوبی» است؛ البته او بر این نظر است که انتقاد او بر دیگر تقریرهای ناطبعی‌انگاری نیز وارد است و به‌طور مشابه می‌توان چنین استدلالی را علیه آن‌ها نیز اقامه کرد. نظریه‌ای که داسگوپتا بر آن تمرکز می‌کند بر دو اصل مبتنی است:

۱. «خوب» «باید» را تبیین می‌کند، به این معنا که عمل A باید انجام شود، هنگامی که و درست به این دلیل که در مقایسه با بدیل‌هایش خوبی (خیر) بیش‌تری را اشاعه می‌دهد. می‌توان این اصل را به‌طور خلاصه به این صورت بیان کرد: «خوبی باید اشاعه یابد»؛

۲. خوبی به لحاظ هنجاری بنیادین است، به این معنا که خوب بودن چیزی با امر هنجاری دیگری تبیین نمی‌شود. بنابراین، خوب بودن چیزی به این دلیل نیست که ما برای اشاعه آن چیز «دلیل» داریم، یا شخصی که از عقلانیت برخوردار است به آن تمایل دارد، و ... (Dasgupta 2017: 300).

بد نیست به این نکته اشاره کنم که در دیدگاه‌های دیگر، برخلاف این دیدگاه، برای خوب بودن چیزی تبیین هنجاری وجود دارد و می‌توان این حقیقت را که چیزی خوب است با توسل به امور هنجاری دیگر تبیین کرد. برای مثال، قائلان به ناطبیعی‌انگاری بر این نظرند که خوب بودن چیزی به موجب وجود حقایق طبیعی (natural facts) درباره آن چیز است؛ و کسانی که به دیدگاه ناشناخت‌گرایی قائل‌اند چنین می‌اندیشند که این بیان که «x خوب است» بیانی توصیفی نیست، بلکه بیان‌گر حالتی کنش‌طلب مثل تأیید x است؛ اما در این تقریر از دیدگاه ناطبیعی‌انگاری «خوبی» ویژگی تحلیل‌ناپذیر است، به این معنا که ناطبیعی است و نمی‌توان خوب بودن چیزی را براساس امر دیگری تبیین کرد و توضیح داد. به بیان داسگوپتا، این دیدگاه دو ادعای اصلی و مهم دارد:

۱. ادعای انتولوژیک که حاکی از این است که علاوه بر همه ویژگی‌های طبیعی ویژگی تحلیل‌ناپذیری به نام P نیز وجود دارد؛

۲. ادعای این‌همانی که حاکی از این است که $P =$ خوبی است (ibid.).

استدلال برونی داسگوپتا علیه این دیدگاه ادعای دوم را نشانه می‌گیرد. داسگوپتا در استدلالی که علیه ناطبیعی‌انگاری ارائه می‌دهد ادعای انتولوژیک را می‌پذیرد و در وجود ویژگی تحلیل‌ناپذیری به نام P مناقشه نمی‌کند؛ اما بعد این پرسش را طرح می‌کند که چرا این ویژگی تحلیل‌ناپذیر باید اشاعه یابد. به بیان دیگر، چه حقیقتی درباره این ویژگی تحلیل‌ناپذیر وجود دارد که به موجب آن ما باید در پی اشاعه P باشیم و چرا به جای این ویژگی تحلیل‌ناپذیر ما نباید ویژگی‌های دیگر را اشاعه دهیم. داسگوپتا ادعا می‌کند که این پرسش پاسخی ندارد و بنابراین این نتیجه به دست می‌آید که این ویژگی تحلیل‌ناپذیر نمی‌تواند «خوبی» باشد.

داسگوپتا در طرح این استدلال بر این موضوع تأکید بسیار می‌کند که طرفداران دیدگاه ناطبیعی‌انگاری باید منصفانه و درست گام بردارند و ادعاهایشان را تبیین کنند. به زعم او، آن‌ها نمی‌توانند به این پرسش که «چرا ویژگی P باید اشاعه یابد؟» این‌گونه پاسخ دهند: «براساس دیدگاه ناطبیعی‌انگاری ویژگی P همان ویژگی «خوبی» است؛ و آشکار است که ما باید خوبی را اشاعه دهیم». او بر این نکته تأکید می‌کند که چنین مواجهه‌ای از سوی قائلان به ناطبیعی‌انگاری

نشان از این دارد که آن‌ها این اعتراض را به‌درستی درک نکرده‌اند. داسگوپتا این امتیاز را به ناطیعی‌انگاران می‌دهد که علاوه بر ویژگی‌های طبیعی وجود ویژگی تحلیل‌ناپذیری به‌نام P را بپذیرند، اما بر این نظر است که آن‌ها نمی‌توانند گام فراتری بردارند و بدون این که تبیین کنند و نام‌گذاری‌شان توجیهی داشته باشد، این ویژگی تحلیل‌ناپذیر را «خوبی» بنامند (ibid.: 301).

داسگوپتا، موافق با ناطیعی‌انگاران، می‌پذیرد که خوبی باید اشاعه یابد، اما بر این نظر است که این حقیقت آشکار موضوع پرسش نیست و بنابراین نمی‌تواند پاسخ درست و منصفانه‌ای به این پرسش باشد که «چرا ویژگی P باید اشاعه یابد؟». البته از این حقیقت آشکار که «خوبی باید اشاعه یابد» درمی‌یابیم که «خوبی» هرچه است باید چیزی باشد که ما باید در پی اشاعه آن باشیم. برای مثال، اگر کسی ادعا کند که خوبی برابر با قرمزی است، این ادعای او پذیرفتنی نیست و با این اشکال روبه‌روست که قرمزی چیزی نیست که ما باید در پی اشاعه آن باشیم.

بنابراین، داسگوپتا درصدد تأکید بر این موضوع است که ناطیعی‌انگاران فقط در صورتی مجازند P را «خوبی» بنامند که ابتدا نشان دهند که P ویژگی‌ای است که ما باید در پی اشاعه آن باشیم و این مهم نیازمند تبیین است. به‌زعم او، این‌همانی P و خوبی باید اثبات شود و این موضوعی نیست که آن را از پیش بپذیریم و بر این اساس که خوبی باید اشاعه یابد به این پرسش پاسخ دهیم که «چرا ویژگی P باید اشاعه یابد؟» (ibid.: 302).

با ذکر این مقدمات می‌توانیم استدلال برونی داسگوپتا علیه ناطیعی‌انگاری را به این ترتیب صورت‌بندی کنیم:

۱. خوبی راه‌نمای عمل است، به این معنا که خوبی هرچیزی که است باید چیزی باشد که باید اشاعه یابد؛

۲. اگر ویژگی P باید اشاعه یابد، باید تبیینی وجود داشته باشد که چرا ویژگی P باید اشاعه یابد؛

۳. هیچ تبیینی در دست نیست که چرا ما باید در پی اشاعه ویژگی P باشیم و نه ویژگی‌های دیگر؛

۴. بنابراین، ویژگی P برابر با خوبی نیست (ibid.: 305-306).

حال، به‌سراغ مقدمات استدلال می‌رویم و سعی می‌کنیم آن‌ها را یک‌به‌یک بررسی کنیم. مقدمه اول اصلی بنیادین در این تقریر از دیدگاه ناطیعی‌انگاری است که براساس آن خوبی ویژگی تحلیل‌ناپذیر و بنیادین است. بنابراین، روشن است که مدافعان ناطیعی‌انگاری برای پاسخ به استدلال داسگوپتا نمی‌توانند در مقدمه اول آن مناقشه کنند.

داسگوپتا بر این نکته تأکید می‌کند که مقصودش از طرح مقدمه دوم این نیست که برای اشاعه P باید دلیل برانگیزاننده‌ای (motivating reason) وجود داشته باشد، به این صورت که حقایقی درباره P وجود داشته باشد که اگر شخص از آن‌ها آگاه باشد، آن حقایق شخص را بر آن دارد یا او را ترغیب کند که P را اشاعه دهد. اگر مقدمه دوم چنین نیازی را مطرح می‌کرد، تفاوت چندانی با استدلال درونی نداشت و به آن فروکاسته می‌شد که پرسش چالش‌برانگیز آن چنین است: چگونه باورهایی که شخص درباره ویژگی P دارد به انگیزه و تصمیم‌گیری او مرتبط می‌شود؟ بنابراین، تأکید داسگوپتا در این مقدمه بر این است که باید تبیینی وجود داشته باشد برای این که چرا ویژگی P ویژگی به‌خصوصی است و به‌جای هر ویژگی دیگری، این ویژگی P است که باید اشاعه یابد (ibid.: 306).

باتوجه به آن‌چه تاکنون گفتیم، اکنون این سؤال را بررسی می‌کنیم که آیا مدافعان ناطبیعی‌انگاری می‌توانند برای رد استدلال داسگوپتا علیه دیدگاهشان مقدمه دوم را رد کنند. داسگوپتا به این نظر قائل است که چنین رویکردی غیرقابل قبول است، چراکه اگر پیروان ناطبیعی‌انگاری مقدمه دوم را رد کنند، درواقع نه تنها به این حقیقت تبیین‌ناپذیر قائل شده‌اند که برخی چیزها ویژگی تحلیل‌ناپذیری به نام P را دارند، بلکه علاوه بر آن این حقیقت تبیین‌ناپذیر را هم می‌پذیرند که P باید اشاعه یابد. داسگوپتا چنین موضعی را غیرقابل قبول می‌داند، زیرا به‌زعم او، رد مقدمه دوم به این معنی است که ما باید، با در نظر گرفتن همه ویژگی‌های طبیعی و ناطبیعی که در عالم وجود دارند، ویژگی P را بر همه سایر ویژگی‌ها رجحان دهیم و در پی اشاعه آن باشیم، درحالی که هیچ توضیحی برای خاص بودن ویژگی P ارائه نمی‌کنیم و تبیین نمی‌کنیم که این ویژگی چه امتیازی بر سایر ویژگی‌ها دارد (ibid.: 307).

ناگفته نماند که داسگوپتا اذعان می‌دارد که در رد مقدمه دوم هیچ ناسازگاری‌ای راه ندارد و پیروان ناطبیعی‌انگاری می‌توانند از چنین مانوری استفاده کنند. درواقع، او بر این نظر است که چنین موضعی تنها راه حل ممکن برای ناطبیعی‌انگاران به‌منظور مقابله با استدلال اوست و در صورتی که آن‌ها چنین راهی را پیش گیرند، نمی‌توان پاسخ قاطع به آن‌ها داد؛ اما داسگوپتا بر این موضوع تأکید می‌کند که مدافعان ناطبیعی‌انگاری باید در شفافیت کامل و درست و منصفانه استدلال کنند و به معنا و نتایج اتخاذ چنین رویکردی اذعان داشته باشند؛ این که نه تنها به این حقیقت تبیین‌ناپذیر قائل می‌شوند که برخی چیزها ویژگی تحلیل‌ناپذیری به نام P را دارند، بلکه علاوه بر آن این حقیقت تبیین‌ناپذیر را هم می‌پذیرند که به‌جای هر ویژگی دیگری، P باید اشاعه یابد، اگرچه هیچ توضیحی برای خاص بودن آن ارائه نمی‌دهند. به‌زعم او چنین

موضعی، در صورتی که در شفافیت و آشکارگی کامل ارئه شود، به‌راستی فاقد جذابیت است و این حقیقتی انکارناپذیر است.

داسگوپتا اظهار می‌دارد که مدافعان دیدگاه ناطیعی‌انگاری سعی می‌کنند تا شفافیت موقعیت را کم کنند تا این حقیقت را بپوشانند که دیدگاه آن‌ها فاقد جذابیت است. به این ترتیب، آن‌ها در مواجهه با چالشی که مطرح شد درست و منصفانه استدلال نمی‌کنند و چنین پاسخ می‌دهند: این حقیقتی آشکار است که ما باید درصدد اشاعه «خوبی» باشیم؛ بنابراین به‌نظر می‌رسد که اشکالی نداشته باشد که آن را حقیقتی تبیین‌ناپذیر (brute fact) بدانیم. به‌زعم داسگوپتا، آنچه مدافعان ناطیعی‌انگاری با رد مقدمه دوم، برخلاف ادعایشان مبنی‌براین که این را حقیقتی تبیین‌ناپذیر می‌دانند که ما باید در پی اشاعه خوبی باشیم، به‌مثابه حقیقتی تبیین‌ناپذیر پذیرفته‌اند این است که ما باید درصدد اشاعه ویژگی تحلیل‌ناپذیری به‌نام P باشیم و این به‌هیچ‌روی حقیقتی آشکار نیست. به‌بیان‌دیگر، برخلاف «خوبی»، ما برای این موضوع که ویژگی تحلیل‌ناپذیری به‌نام P باید اشاعه یابد نیازمند تبیین هستیم، اما همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، داسگوپتا ادعا می‌کند که آن‌ها در این مرحله نمی‌توانند براساس این ادعا که «P برابر با خوبی است» تبیین کنند که P باید اشاعه یابد، چراکه لازمه این ادعا که «P برابر با خوبی است» این است که آن‌ها ابتدا نشان دهند که P چنین است که ما باید درصدد اشاعه آن باشیم (ibid.).

مقدمه سوم حاکی از این است که هیچ تبیینی وجود ندارد که چرا ما باید در پی اشاعه ویژگی تحلیل‌ناپذیری به‌نام P باشیم. داسگوپتا این ادعا را که ویژگی P باید اشاعه یابد به این ترتیب بیان می‌کند:

(*) عمل x باید انجام شود، اگر و فقط اگر عمل x، در مقایسه با اعمال بدیل دیگر، P بیش‌تری را اشاعه دهد.

داسگوپتا ادعا می‌کند که اگر مدافعان ناطیعی‌انگاری مقدمه سوم را رد کنند، درواقع اذعان داشته‌اند که برای این که چرا ما باید درصدد اشاعه P باشیم تبیینی وجود دارد. بنابراین، بر آن‌هاست که نشان دهند (*) چگونه تبیین می‌شود (ibid.: 309).

البته در این مرحله باید به این نکته توجه کنیم که مدافعان دیدگاه ناطیعی‌انگاری نمی‌توانند هر تبیینی ارائه دهند و باید اصولی را رعایت کنند؛ برای مثال، آن‌ها نمی‌توانند چنین پاسخ دهند: ما به‌طور اتفاقی P را دوست داریم؛ و به همین دلیل باید P را اشاعه دهیم، زیرا چنین تبیینی هنجاری‌بودن را بر ترجیح‌های ممکن ما بنا می‌نهد و این با اصل دیدگاه ناطیعی‌انگاری منافات دارد. ناطیعی‌انگاری به‌طورکلی این ایده را ناپذیرفتنی می‌داند که هنجاری‌بودن بر

حقایقی دربارهٔ ما هم‌چون تمایلات، زبان، و ... مبتنی باشد. درمقابل، براساس این دیدگاه، هنجاری‌بودن از امری تحلیل‌ناپذیر، مستقل از حقایق دربارهٔ ما، برمی‌آید؛ بنابراین، (*) حقیقتی ابژکتیو است و ناطبیعی‌انگارانی که مقدمهٔ سوم استدلال را رد می‌کنند نمی‌توانند (*) را براساس حقایقی دربارهٔ ما تبیین کنند.

داسگوپتا دو استراتژی ممکن برای تبیین (*) پیش نهاد می‌دهد و ادعا می‌کند که هیچ‌کدام از این دو استراتژی راه‌گشا نیستند: اول این که به این قائل شویم که P با امر دیگری هم‌بسته است که خاصیت آن امر این است که باید اشاعه یابد؛ دوم این که (*) را براساس ذات اموری تبیین کنیم که مشتمل بر آن‌هاست، مانند «ویژگی P»، «عمل»، «باید انجام شدن». از آن‌جاکه نقدی که در این نوشته به استدلال داسگوپتا وارد می‌دانم ارتباطی به مقدمهٔ سوم ندارد، از تفصیل بحث‌های مربوط به این مقدمه صرف‌نظر می‌کنم.

۴. نقد استدلال هنجاری برونی

در بخش قبل استدلال داسگوپتا علیه تقریری از دیدگاه ناطبیعی‌انگاری را به تفصیل بیان کردم. در این بخش سعی خواهیم کرد تا نشان دهیم که او در این استدلال مسیر درستی را برای اشکال به دیدگاه ناطبیعی‌انگاری هنجاری دنبال نکرده است و نکتهٔ مهمی را نادیده گرفته است. برای این منظور، یک بار دیگر استدلال او را مرور می‌کنیم:

۱. خوبی راه‌نمای عمل است، به این معنا که خوبی هرچیزی که باشد باید چیزی باشد که باید اشاعه یابد؛

۲. اگر ویژگی P باید اشاعه یابد، باید برای آن تبیینی وجود داشته باشد؛ یعنی باید بتوانیم تبیین کنیم که چرا ویژگی P باید اشاعه یابد؛

۳. هیچ تبیینی در دست نیست که چرا ما باید در پی اشاعهٔ ویژگی P باشیم و نه سایر ویژگی‌ها؛

۴. بنابراین، ویژگی P برابر با خوبی نیست.

چنان‌که ملاحظه می‌کنیم، داسگوپتا استدلالش را بر ویژگی تحلیل‌ناپذیری به‌نام P بنا کرده است و ادعا می‌کند که لازمهٔ این که این ویژگی تحلیل‌ناپذیر را برابر با خوبی بدانیم این است که این ویژگی تحلیل‌ناپذیر باید چنان باشد که ما باید درصدد اشاعهٔ آن باشیم. در مرحلهٔ بعد، ادعا می‌کند که این حقیقت که ویژگی P باید اشاعه یابد نیازمند تبیین است و از آن‌جاکه تبیینی در دست نیست، نمی‌توانیم ادعا کنیم که ویژگی P برابر با خوبی است.

ادعای من در این نوشته این است که تقریر داسگوپتا از دیدگاه ناطبیعی‌انگاری درست نیست و بنابراین، او بنیان بحث و استدلالش را درست انتخاب نکرده است. او فکر می‌کند که روال درست چنین است که قائلان این دیدگاه، مطابق با مسیر پیش‌نهادی او، بتوانند اثبات کنند که P برابر با خوبی است و به‌زعم او این مسیر به نتیجه مطلوب نمی‌رسد؛ درحالی‌که اگر نگاه درستی به دیدگاه ناطبیعی‌انگاری هنجاری داشته باشیم درمی‌یابیم که قائلان به این دیدگاه اساساً به این قائل‌اند که ویژگی هنجاری «خوبی»، که در این تقریر ویژگی بنیادین است، ویژگی‌ای تحلیل‌ناپذیر است که به هیچ ویژگی طبیعی دیگری فروکاسته نمی‌شود. به بیان دیگر، برخلاف اظهارات داسگوپتا، چنین نیست که قائلان به این دیدگاه ابتدا وجود ویژگی تحلیل‌ناپذیری (به نام P) را فرض بگیرند و بعد به این نتیجه برسند که می‌خواهند و باید آن را «خوبی» بنامند. برای ادامه بحث لازم است به نکاتی درباره دیدگاه ناطبیعی‌انگاری هنجاری و انگیزه‌هایی اشاره کنم که طرف‌داران به این دیدگاه را بر آن داشت تا به آن قائل شوند.

همان‌طور که پیش‌تر هم اشاره کردم، ناطبیعی‌انگاری دیدگاهی است که براساس آن حقایق هنجاری تحلیل‌ناپذیری وجود دارند که نمی‌توان آن‌ها را به حقایق طبیعی فروکاست؛ و در مقابل، طبیعی‌انگاری دیدگاهی است که براساس آن حقایق هنجاری چیزی فرا و ورای حقایق آشنای طبیعی نیستند (Enoch 2011: 101). بنابراین، طرف‌داران دیدگاه ناطبیعی‌انگاری بر این نظرند که حقایق طبیعی برای تبیین هنجاری بودن کفایت نمی‌کنند. به عبارت دیگر، هنجاری بودن چنان به‌نحو بنیادین در نوع متفاوت با پدیده‌های طبیعی است که نمی‌توان آن را به آن پدیده‌ها فروکاست.

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، داسگوپتا استدلالش را علیه تقریری از دیدگاه ناطبیعی‌انگاری اقامه می‌کند که عنصر بنیادین آن «خوبی» است و خوبی در این تقریر ویژگی تحلیل‌ناپذیر است. بنابراین بد نیست به استدلال‌های مور برای این دیدگاه اشاره کنم (Moore 1993). مور بر این نظر است که «خوبی» را نمی‌توان براساس ویژگی‌های طبیعی هم‌چون لذت، میل، و ... تعریف کرد و آن را این‌همان با آن ویژگی‌ها دانست و یا به آن‌ها فروکاست. به‌زعم مور، هر کوششی برای تعریف «خوبی» براساس ویژگی‌های طبیعی به مغالطه طبیعی‌انگارانه منجر می‌شود.

البته باید به این نکته توجه کنیم که مور هم چنین به این قائل است که خوبی را نمی‌توانیم براساس ویژگی‌های متافیزیکی و ناطبیعی تعریف کنیم و به آن‌ها فروبکاهیم. برای مثال، در نظریه فرمان الهی، خوبی همان چیزی است که خداوند به آن فرمان می‌دهد و خداوند موجودی است که فراتر از حوزه طبیعت است، اما به‌زعم مور، قائلان به این دیدگاه هم مرتکب

مغالطه طبیعی‌انگارانه شده‌اند. بنابراین، به‌نظر می‌رسد که «مغالطه طبیعی‌انگارانه» نام مناسبی نیست برای آن‌چه مدنظر مور است. درحقیقت، در نظر او، ویژگی «خوبی» را اساساً نمی‌توان براساس ویژگی دیگری تعریف کرد و اگر سعی کنیم خوبی را براساس امور دیگری (هرچه که باشد) تحلیل کنیم مرتکب مغالطه طبیعی‌انگارانه شده‌ایم و اساساً به همین دلیل است که در دیدگاه او «خوبی» ویژگی‌ای تحلیل‌ناپذیر است.

مور در استدلال از طریق پرسش گشوده ادعا می‌کند که اگر «خوبی» را مطابق با هر تحلیل طبیعی‌انگارانه‌ای به ویژگی N فروبکاهیم، همواره ممکن است که چیزی ویژگی N را داشته باشد، اما درعین حال، در نظر فردی که بر گفتمان اخلاقی تسلط خوبی دارد، بدون این‌که آن شخص دچار خلط مفهومی شود، محل تردید باشد که آیا آن چیز واجد ویژگی «خوبی» است یا خیر. می‌توانیم به‌نقل از میلر این استدلال را چنین صورت‌بندی کنیم:

۱. فرض کنید که «خوبی» مترادف با ویژگی طبیعی N است یا به‌طور تحلیلی با آن برابر است؛
۲. بنابراین، بخشی از معنای این عبارت که « N است» این است که « x خوب است»؛
۳. بنابراین، شخصی که به‌نحو جدی این پرسش را مطرح می‌کند که «آیا x که N است خوب نیز است؟» دچار خلط مفهومی شده است؛
۴. اما با درنظرگرفتن هر ویژگی طبیعی مثل N همواره این پرسش **جای طرح دارد** که «آیا x که N است خوب نیز است؟». می‌توان گفت این پرسش که «هر x ای که N است خوب نیز است؟» از اهمیت برخوردار است؛
۵. بنابراین، نمی‌تواند چنین باشد که خوبی مترادف با N یا به‌طور تحلیلی برابر با آن باشد (Miller 2003: 13-14).

همان‌طور که پیش‌تر هم گفتم، این استدلال را می‌توان براساس ویژگی‌های غیرطبیعی مانند «فرمان الهی بودن» نیز بازسازی کرد و آن‌چه مور درصدد اثبات آن است این است که «خوبی» را نمی‌توان براساس امور دیگر تحلیل کرد و به آن‌ها فروکاست.

از آن‌چه گذشت روشن می‌شود که مور برای رسیدن به این نتیجه که ویژگی هنجاری «خوبی» ویژگی‌ای ناطبعی و تحلیل‌ناپذیر است استدلال ارائه کرده است. البته استدلال او وجه سلبی دارد. او، با طرح این ادعا که ویژگی هنجارین «خوبی» را نمی‌توان به هیچ ویژگی دیگری فروکاست و براساس آن تحلیل کرد، به این نتیجه رسیده است که این ویژگی منحصربه‌فرد و تحلیل‌ناپذیر است. بنابراین، می‌توانیم چنین اظهار کنیم که مور ویژگی هنجاری «خوبی» را در

نظر گرفته و بررسی کرده است که آیا می‌توان آن را براساس ویژگی دیگری تحلیل کرد. پاسخ منفی است؛ بنابراین، این ویژگی تحلیل‌ناپذیر و نافروکاستنی است.^۴

همان‌طور که در گزارش استدلال داسگوپتا به تفصیل بیان کردم، او استدلالش را چنین اظهار می‌کند که گویی طرف داران دیدگاه ناطبعی‌انگاری ابتدا این فرض انتولوژیک را می‌پذیرند که علاوه بر ویژگی‌های طبیعی، ویژگی تحلیل‌ناپذیر ای نیز در عالم وجود دارد. او ادعا می‌کند که ناطبعی‌انگاران، پس از فرض و پذیرفتن وجود چنین ویژگی تحلیل‌ناپذیری، ابتدا باید نشان دهند که این ویژگی تحلیل‌ناپذیر چنین است که ما باید درصدد اشاعه آن باشیم تا بتوانند ادعا کنند که این ویژگی تحلیل‌ناپذیر همان ویژگی «خوبی» است. درواقع، به‌زعم داسگوپتا باید تبیینی وجود داشته باشد که چرا ما باید به‌جای هر ویژگی دیگری در پی اشاعه این ویژگی تحلیل‌ناپذیر باشیم و هیچ تبیینی وجود ندارد. درواقع، استدلال داسگوپتا بر این ایده استوار است که گویی در نظر طرف داران ناطبعی‌انگاری برخی ویژگی‌ها در این عالم وجود دارند که پیش از این که ویژگی‌های هنجارین باشند، ویژگی‌های ناطبعی‌اند. در این تصویر، پیش از این که چنین ویژگی‌ای هنجارین (در این تقریر برابر با خوبی) باشد، ویژگی‌ای ناطبعی است و فارغ از هنجارین بودن یا نبودن می‌توان وجود آن را فرض کرد و درباره آن صحبت کرد.

به‌نظر می‌رسد تصویری که داسگوپتا از دیدگاه ناطبعی‌انگاری ارائه می‌کند تصویر درستی نیست. چنین نیست که طرف داران ناطبعی‌انگاری ابتدا وجود ویژگی‌ای تحلیل‌ناپذیر را بپذیرند که می‌توان فارغ از هنجارین بودن از آن سخن گفت و آن را توصیف کرد و بعد چنین ادعا کنند که ویژگی هنجارین به این ویژگی تحلیل‌ناپذیر فروکاسته می‌شود و یا با آن برابر است. برخلاف چنین تصویری، طرف داران دیدگاه ناطبعی‌انگاری، چنان که گذشت، ویژگی هنجارین «خوبی» را در نظر می‌گیرند و به این نتیجه می‌رسند که این ویژگی تحلیل‌ناپذیر و نافروکاستنی است. در نظر آن‌ها این ویژگی، پیش از آن که ناطبعی و تحلیل‌ناپذیر باشد، هنجارین است. درواقع، آن‌ها چنین می‌اندیشند که علاوه بر همه ویژگی‌های غیرهنجارین (طبیعی و غیرطبیعی)، ویژگی هنجارینی در این عالم وجود دارد که نمی‌توان آن را به هیچ‌یک از آن ویژگی‌ها فروکاست. به بیان دیگر، چنین ویژگی‌ای، پیش از هرچیز، ویژگی هنجارین است و با هیچ بیان دیگری و براساس هیچ ویژگی دیگری نمی‌توان به آن اشاره و آن را توصیف کرد.

گفتمی است که داسگوپتا خود به چنین پاسخی اشاره می‌کند (Dasgupta 2017: 308): برخی از ناطبعی‌گرایان سعی می‌کنند چنین استدلال کنند:

نقدی بر استدلال هنجاری علیه ناطبعی‌انگاری اخلاقی (مرضیه لطفی) ۱۴۳

ما به پدیده تحلیل‌ناپذیر آن‌ها فقط در کسوت هنجارین‌بودنش می‌توانیم اشاره کنیم. آن‌ها می‌گویند اشتباه است فکر کنیم که ما می‌توانیم با حروفی همانند P به این پدیده اشاره کنیم و بعد این پرسش را مطرح کنیم که آیا P باید اشاعه یابد. چنان‌که چیل (p. 11) می‌گوید: «کاملاً بی‌معناست که هنجارین‌بودن ویژگی‌ای را به پرسش بکشیم که ویژگی‌ای به‌طور محض هنجارین است، زیرا تنها راهی که ما می‌توانیم ویژگی موردبحث را به‌طور بی‌واسطه بازشناسیم فقط از طریق مفهوم هنجارین متناظر است».

چنان‌که ملاحظه کردیم، داسگوپتا به چنین پاسخی آگاه است. او خود تصریح می‌کند که چنین پاسخی بر این ایده مبتنی است که چنین نیست که ناطبعی‌گرایان ابتدا پدیده‌ای تحلیل‌ناپذیر را بیابند و پس از آن به این نتیجه برسند که این پدیده همان «خوبی» است، بلکه درمقابل، ناطبعی‌گرایان ابتدا با ویژگی خوبی شروع می‌کنند و سپس درمی‌یابند که این ویژگی تحلیل‌ناپذیر است (ibid.: 309)، اما داسگوپتا این پاسخ طرفداران ناطبعی‌انگاری را موفق و قانع‌کننده نمی‌داند. به‌زعم او این ادعا گم‌راه‌کننده است:

حتی اگر فقط بتوان با «خوبی» به این پدیده تحلیل‌ناپذیر اشاره کرد، پرسش من هنوز پابرجاست. چنان‌که تأکید کردم، پرسش این نیست که آیا خوبی باید اشاعه یابد، بلکه این است که چه چیزی تبیین می‌کند که چرا چنین است. این پرسشی قابل‌ملاحظه است، حتی اگر کاملاً روشن باشد که خوبی باید اشاعه یابد (ibid.).

داسگوپتا در نقد این پاسخ گویی به این قائل است که برای این ادعا که «خوبی باید اشاعه یابد» نیز تبیین لازم است و او از قائلان به این دیدگاه چنین تبیینی می‌طلبد. به‌نظر می‌رسد که داسگوپتا ادعای جدیدی مطرح می‌کند، درحالی‌که پیش‌ازاین، بدون طلب تبیین، پذیرفته بود که خوبی راه‌نمای عمل است و باید اشاعه یابد. درواقع، مقدمه اول استدلال او حاکی از این بود که خوبی راه‌نمای عمل است و باید اشاعه یابد. او این مقدمه را به‌مثابه اصلی از تقریر حاضر از دیدگاه ناطبعی‌انگاری غیرقابل‌مناقشه دانسته بود. او در مسیر استدلالش بارها تأکید کرده بود که خوبی هر آن چیزی است که باید اشاعه یابد و این را به‌منزله اصلی اولیه در این دیدگاه پذیرفته بود. درواقع، اگر به صورت‌بندی استدلال او توجه کنیم، ملاحظه می‌کنیم که او در طرح مقدمه اول هیچ تبیینی ارائه نکرده است و آن را فارغ از تبیین و به‌مثابه اصلی روشن و اولیه می‌پذیرد. او استدلالش را بر این ایده استوار کرده است که لازمه این‌که امری برابر با خوبی باشد این است که بتوانیم نشان دهیم آن امر باید راه‌نمای عمل باشد و از آن‌جاکه نمی‌توانیم تبیین کنیم که چرا ویژگی تحلیل‌ناپذیر باید اشاعه یابد به این نتیجه می‌رسد که این ویژگی نمی‌تواند برابر با خوبی باشد.

درواقع، در کل استدلال داسگوپتا این که خوبی باید اشاعه یابد به منزله اصلی مهم نقش ایفا می‌کند و اگر خود این موضوع نیازمند تبیین بود نتیجه حاصل از این استدلال اهمیت چندانی نداشت. به عبارت دیگر، اگر چنان که داسگوپتا در فراز اخیر ادعا می‌کند، خود این اصل که خوبی راه‌نمای عمل است نیازمند تبیین باشد، این نتیجه که «بنابراین، ویژگی P برابر با خوبی نیست» بیان‌گر ادعای مهمی نیست. براساس این ادعای جدید داسگوپتا، کل این استدلال بی‌وجه به نظر می‌رسد. او دیگر نمی‌تواند مقدمه اول را در استدلال بگنجانند و باید ابتدا استدلالش را به جای ویژگی P برای ویژگی خوبی ارائه دهد.

این درحالی است که مدافعان دیدگاه ناطیعی‌انگاری ابتدا ویژگی هنجارین «خوبی» را در نظر می‌گیرند و با آن شروع می‌کنند. بنابراین، در این دیدگاه این اصلی اولیه و بی‌نیاز از تبیین است که خوبی راه‌نمای عمل است. بد نیست بار دیگر به این عبارت از چپل که داسگوپتا در مقاله‌اش آورده است توجه کنیم: «کاملاً بی‌معناست که هنجارین بودن ویژگی‌ای را به پرسش بکشیم که یک ویژگی به طور محض هنجارین است» (Chappell forthcoming: 11). باتوجه به این نکته که این ویژگی اساساً هنجارین است روشن می‌شود که اثبات هنجارین بودن آن بی‌معناست و لازم نیست برای آن تبیینی ارائه دهیم. مدافعان این دیدگاه می‌توانند این ادعا را روشن و بی‌نیاز از تبیین بدانند.

۵. نتیجه‌گیری

یکی از انتقادهایی که به نظریه ناطیعی‌انگاری اخلاقی وارد شده است این است که ویژگی تحلیل‌ناپذیر فاقد قدرت هنجاری است. در تفسیر برونی این استدلال، که این نوشته بر آن تمرکز داشت، ایده اصلی این است که وجود ویژگی تحلیل‌ناپذیری به نام P بدون مناقشه پذیرفته می‌شود، اما بعد، این پرسش طرح می‌شود که چرا این ویژگی تحلیل‌ناپذیر باید اشاعه یابد. به بیان دیگر، چه حقیقتی درباره این ویژگی تحلیل‌ناپذیر وجود دارد که به موجب آن ما باید در پی اشاعه P باشیم و چرا به جای این ویژگی تحلیل‌ناپذیر ما نباید ویژگی‌های دیگر را اشاعه دهیم. داسگوپتا ادعا می‌کند که این پرسش پاسخی ندارد و بنابراین این نتیجه به دست می‌آید که این ویژگی تحلیل‌ناپذیر نمی‌تواند «خوبی» باشد.

در پاسخ به استدلال داسگوپتا، به طور خلاصه، می‌توانیم بگوییم که چنین نیست که ناطیعی‌گرایان ابتدا پدیده‌ای تحلیل‌ناپذیر را بیابند و پس از آن به این نتیجه برسند که این پدیده همان «خوبی» است، تا لازم باشد که برای رسیدن به چنین نتیجه‌ای ملزم به ارائه تبیینی باشند.

مبنی‌براین که این ویژگی تحلیل‌ناپذیر چنان است که باید اشاعه یابد، بلکه درمقابل، ناطبعی‌گرایان ابتدا با ویژگی خوبی شروع می‌کنند و پس‌از آن درمی‌یابند که این ویژگی هنجارین را نمی‌توان به هیچ ویژگی دیگری فروکاست؛ این ویژگی تحلیل‌ناپذیر و نافروکاستنی است.

اما داسگوپتا اظهار می‌دارد که حتی اگر این مانور را بپذیریم، هم‌چنان این پرسش قابل‌ملاحظه است که «چه چیزی یک ویژگی تحلیل‌ناپذیر را به ویژگی‌ای تبدیل می‌کند که ما باید در پی اشاعه آن باشیم». او در طرح این ادعا از این حقیقت غافل است که این اصل که «خوبی راه‌نمای عمل است و باید اشاعه یابد» در دیدگاه ناطبعی‌انگاری حقیقتی اولیه و بی‌نیاز از تبیین است. او خود در آغاز بحثش این اصل را فارغ از هر تبیینی می‌پذیرد و به‌مثابه مقدمه‌ای غیرقابل‌مناقشه در استدلالش وارد می‌کند. با توجه به آن‌چه گفتیم، درنهایت، با رد مقدمه دوم استدلال است که می‌توانیم استدلال داسگوپتا علیه دیدگاه ناطبعی‌انگاری را به‌چالش بکشیم. درواقع، به‌نظر می‌رسد از آن‌جاکه ویژگی تحلیل‌ناپذیر چیزی جز ویژگی خوبی نیست و از آن‌جاکه براساس مقدمه اول استدلال خوبی راه‌نمای عمل است، می‌توانیم ادعا کنیم که این موضوع که ما باید در پی اشاعه ویژگی P باشیم بی‌نیاز از تبیین است؛ به‌بیان دیگر، برخلاف مقدمه دوم، لازم نیست برای این ادعا که ویژگی P باید اشاعه یابد تبیینی در دست داشته باشیم، چراکه ویژگی P چیزی نیست جز «خوبی» و این که «خوبی باید اشاعه یابد» اصلی روشن و اولیه است که بی‌نیاز از تبیین است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ناطبعی‌انگاری در سال‌های اخیر مدافعانی دارد که دیدگاه‌هایی متفاوت با مور ارائه کرده‌اند. بنگرید به

Oddie 2005; Parfit 2006; Parfit 2011; Wedgwood 2007; FitzPatrick 2008; FitzPatrick 2014; Enoch 2011.

۲. برخی استدلال کرده‌اند که مغالطه طبیعی‌گرایانه اصلاً مغالطه نیست و مور در ادعای خود مرتکب مصادره‌به‌مطلوب شده است. بنگرید به Frankena 1939.

۳. استدلال از طریق پرسش گشوده مور به واژگان اخلاقی محدود است، اما به‌نظر می‌رسد که می‌توان آن را به‌مثابه نمونه‌ای برای پدیده‌ای کلی‌تر ملاحظه کرد. پارادوکس درواقع بر این نکته تأکید دارد که کاربران مسلط بر گفتمان می‌توانند به هر تحلیل جالب‌توجهی که از واژه ارائه می‌شود شک کنند. بنابراین اگر در تحلیل «خوبی» به مسئله برمی‌خوریم، واژگان و مفاهیم دیگری که فیلسوفان امیدوار به تحلیل آن‌اند نیز با این مسئله مواجه خواهند بود (van Roojen 2015: 205-206).

۴. در ادبیات بحث به استدلال مور انتقادهای بسیاری شده است و فیلسوفان بسیاری بر این نظرند که استدلال از طریق پرسش گشوده موفق نیست (Darwall et al. 1992). برای مثال، ایناک ادعا می‌کند که گشوده‌بودن پرسش مور شگفت‌انگیزتر از گشوده‌بودن این پرسش نیست که «من می‌بینم که در آن لیوان آب است، اما آیا در آن لیوان H_2O است؟». در این موارد، گشودگی پرسش‌ها با فقدان این‌همانی پیشینی‌ای که پرسش را بنده تبیین می‌شود و نه با فقدان هر این‌همانی‌ای. او بر این نظر است که حتی اگر بر دیدگاه‌های طبیعی‌انگارانه پیشینی یا تحلیلی تمرکز کنیم، مور هم‌چنان به اشتباه فرض می‌کند که تمامی تحلیل‌ها به همان نحوی شفاف‌اند که «تمامی کسانی که هرگز ازدواج نکرده‌اند مجردند» (Enoch 2018: 39-40).

کتاب‌نامه

- Chappell, Richard Yetter (forthcoming), "Why Care about Non-Natural Reasons?", *American Philosophical Quarterly*.
- Darwall, Stephen, Allan Gibbard, and Peter Railton (1992), "Toward Fin de siècle Ethics: Some Trends", *The Philosophical Review*, vol. 101, no. 1.
- Dasgupta, Shamik (2017), "Normative Non-Naturalism and the Problem of Authority", *The Aristotelian Society*, vol. cxvii, Part 3.
- Enoch, David (2011), *Taking Morality Seriously: A Defense of Robust Realism*, Oxford: Oxford University Press.
- Enoch, David (2018), "Non-Naturalistic Realism in Metaethics", in: Tristram McPherson and David Plunkett (eds.), *The Routledge Handbook of Metaethics*, New York and London: Routledge.
- FitzPatrick, William J. (2008), "Robust Ethical Realism, Non-Naturalism, and Normativity", in: Russ Shafer-Landau (ed.), *Oxford Studies in Metaethics*: vol. III, Oxford: Oxford University Press.
- FitzPatrick, William J. (2014). "Skepticism about Naturalizing Normativity: In Defense of Ethical Nonnaturalism", *Res Philosophica*, vol. 91, no. 4.
- Frankena, W. (1939), "The Naturalistic Fallacy", *Mind*, vol. 48.
- Oddie, Graham (2005), *Value, Reality, and Desire*, Oxford: Oxford University Press.
- Miller, Alexander (2003), *An Introduction to Contemporary Metaethics*, Polity Press and Blackwell.
- Moore, G. E. (1903), *Principia Ethica*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Parfit, Derek (2006), "Normativity", in: Russ Shafer-Landau (ed.), *Oxford Studies in Metaethics*, 1, Oxford: Clarendon Press.
- Parfit, Derek (2011), *On What Matters*, vol. 2, Oxford: Oxford University Press.
- Ridge, Michael (2019), "Moral Non-Naturalism", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2019 Edition), Edward N. Zalta (ed.): <<https://plato.stanford.edu/archives/fall2019/entries/moral-non-naturalism/>>.

نقدی بر استدلال هنجاری علیه ناطبعی انگاری اخلاقی (مرضیه لطفی) ۱۴۷

Scanlon, T. M. (2014), *Being Realistic about Reasons*, Oxford: Oxford University Press.

Van Roojen, Mark (2015), *Metaethics: A Contemporary Introduction*, New York and London: Routledge.

Wedgwood, Ralph (2007), *The Nature of Normativity*, Oxford: Oxford University Press.

